

نظری بر روابط تاریخی ایران و هند در دوران باستان

فاطمه سمواتی*

در بین ملل و نژادهای گوناگون که با هندوستان تماس داشته و در زندگانی و فرهنگ هند نفوذ کرده‌اند، قدیم‌ترین و با دوام‌ترین آنها ایرانیان هستند^۱. این مطلب را جواهر لعل نهرو، در کتاب خود موسوم به «کشف هند» آورده است و به راستی با ذکر این کلام، حق مطلب را ادا کرده است.

ایران و هند، دو کشور کهنسال و سرشناس شرق، از قرون متمادی باهم مربوط بوده‌اند و جای شگفتی است که طی این دوران بسیار طولانی، هیچگاه برخوردهای سخت و غیرانسانی نداشته‌اند. اینان هر دو با سرنوشت مشترک مورد حمله اقوام دیگر قرار گرفته‌اند، ولی خود با درهم‌آمیزی فرهنگی و تمدن، موجودی درخشان خویش را حفظ کرده و گسترش داده‌اند.

*- دانشجوی دکتری دانشگاه دهلی، دهلی.

1- *Discovery of India*, London, 1946, p.137.

تاریخ روابط ایران باستان و هند را می‌توان در پنج مبحث مورد بررسی قرار داد که با اشاره‌ای مختصر به هر دوره اکتفا شود زیرا بسط و توضیح کامل هر دوره خارج از حوصله این نوشتار می‌باشد:

- ۱- ایران و هند پیش از دوره مهاجران آریایی.
 - ۲- عصر آریایی در تاریخ روابط ایران و هند.
 - ۳- روابط ایران و هند در عصر مادها و هخامنشیان.
 - ۴- نخستین دوره طلایی روابط ایران و هند؛ عصر موریایی‌ها.
 - ۵- ایران و هند در عصر اشکانیان و ساسانیان.
- آریایی‌های ایران و هند که سالیان درازی را باهم گذرانده و اخلاق و صفات مشترکی داشتند، پس از جدایی از هم و مهاجرت به سرزمین‌هایی که مورد نظر و توجه آنها بود، بسیاری از ویژگی‌های قومی خود را همچنان حفظ کرده‌اند و هم‌اکنون پس از گذشت دهها قرن همچنان پیوستگی نژادی و زبانی خود را محفوظ داشته‌اند.
- زبان هندیان آریایی سانسکریت بوده که از بسیاری جهات به زبان اوستایی و پارسی باستان نزدیک است. از طرفی زبان غیرآریایی دراویدی هند نیز بسیاری از لغات و اصطلاحات و تعبیرات زبان پارسی را در خود نگه داشته است. آریاهای هند، چون خود را برتر از بومیان می‌دانستند، سیستم طبقاتی را در آن خطه به وجود آوردند.^۱ این تقسیم‌بندی که از ابتکارات آنهاست، هزاران سال در جامعه هند رعایت می‌شد. طبقات چهارگانه آریاها به قرار زیر است:

طبقه اول: روحانیان یا برهمنان.

طبقه دوم: جنگاوران یا کشتریاها.^۲

طبقه سوم: شامل ویسایا (وایشیان)^۳، یعنی بازرگانان و کشاورزان.

1- Castes-System.

2- Kshatriyas.

3- Vaisyas.

طبقه چهارم افراد زیر دست و پایین جامعه؛ سودراها (شودر)^۱. همین تقسیم طبقات به چهار بخش در ایران باستان نیز همانند هند اجرا شده است و فردوسی در شاهنامه، آن را به جمشید جم نسبت می دهد:

۱- کاتوزیان (روحانیان).

۲- نیاریان (جنگاوران).

۳- نسودی (کشاورزان).

۴- اهنوخوشی (پیشه‌وران و دست‌ورزان)^۲.

به رغم اختلافی که در جزئیات و خصوصیات وجود داشت، و اختلاف عقیده‌ای که کیشهای رسمی دو کشور ایران و هند در مورد اهمیت اصناف گوناگون داشتند، این تقسیم صنفی جامعه در هر دو کشور مولود شرایط اجتماعی کم و بیش متشابه بوده است.^۳

در اوستا، کتاب مقدس مهریان و زردشتیان، یک نوع اشارات و توصیف‌هایی از نواحی شمالی هند شده است. در ریگ ودا که کتاب مقدس هندوان و یادگار دوران باستانی ودایی می‌باشد، درباره ایران اشاراتی شده است و ایرانیان: «پارشاوا» و بعدها «پاراسیکاها» نامیده شده‌اند که واژه جدید پارسیها از همین واژه‌ها ناشی و مشتق شده است. از پارتیها واژه‌ای به نام پارتاواها یاد شده است.^۴

شواهدی موجود است که از سده هفتم پیش از میلاد، میان ایران و هند روابط بازرگانی برقرار بوده است و هندیان نه تنها با ایرانیان بلکه با بابلیان از راه خلیج فارس

1- Sudras; South Asia: A Short History – High Thinker, 1966, p.13.

۲- شاهنامه، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳- تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمه: کریم کشاورز، ص ۳۱-۲۳۰.

۴- تاریخ تمدن ایران باستان، مهرداد مهرین، ص ۸-۱۲۷.

در تماس بوده و کالاهای تجارتي خود را به اين صفحات مي آورده اند. با كشف آثار تاريخي موهنجودارو و هاراپا در هند، صحت اين مدعا تا حدي تايد شد.

به سال ۱۹۲۴ ميلادي، جهان علم دوباره از خبرهاي هند تكان خورد، سرجان مارشال^۱ به جهانيان اعلام داشت كه دستياران او، به ويژه ر.د. بانرجي^۲ در موهنجودارو^۳ بر کرانه باختری سند سفلی آثاری پيدا کرده اند كه گویا از قديم ترين تمدنی است كه تا به امروز به وسيله تاريخ نگاران هویدا گشته است. در آنجا و در هاراپا^۴ كه چند صد ميل از قسمت شمالي دورتر قرار دارد، چهار يا پنج شهر در دل خاك نهفته است. در اينجا صدها خانه و دكان ساخته از آجرهاي سخت ديده شده كه در خيابانهاي پهن و باريك قرار داشته اند و در بعضی موارد داراي چندين طبقه بوده اند.

اين اكتشافات ثابت مي كند كه در سند و پنجاب طی هزاره هاي چهار و سوم پيش از ميلاد، يك زندگي شهري بسيار مترقي وجود داشته است. وجود چاهها و گرمابه ها و مجاري فاضل آب مجهز در اغلب خانه ها دلالت دارد بر اين كه وضع اجتماعي مردم آن لاقبل با وضع مردم سومر برابري مي کرده و بر وضعی كه در مصر و بابل حكمرما بود، برتری داشته است.

حتی در اور^۵ خانه ها به هيچ وجه از لحاظ كيفيت ساختمانی با منازل موهنجودارو قابل مقايسه نيست، از جمله اشيايي كه در اين نقاط به دست آمده، عبارت است از ظرف منزل، لوازم آرايش، ظروف سفالي ساده يا نقاشی شده كه آنها را با دست و يا

-
- 1- Sir John Marshal.
 - 2- R.D. Banerji.
 - 3- Mohenjo-Daro.
 - 4- Harapa.

۵- OUR از شهرهای سومر واقع در بين النهرين.

با چرخ ساخته‌اند و همچنین سفالینه؟، مهره‌های نرد و شطرنج، سکه‌های قدیمی که خیلی کهنه‌تر از سکه‌هایی است که قبل از این پیدا کرده بودند.

قراین نشان می‌دهد که در زمانی که خوفو^۱ نخستین هرم بزرگ را ساخت، موهنجودارو در دوره ترقی بوده و با سومر و بابل روابط بازرگانی و مذهبی و هنری داشته است و بیش از سه هزار سال، تا قرن سوم ق.م، تمدن‌اش دوام داشته است.^۲ با در نظر گرفتن اشیای مکشوفه در خرابه‌های موهنجودارو و هاراپا و تشابهی که این اشیاء با آن چه در ایران کشف شده است، دارد، می‌توان ارتباط و پیوستگی مدنیت هند و ایران را قطعی دانست.

باستان شناسانی که آثار فوق را از آن عصر و زمان کشف کرده و پرده خاک را از رخ آنها برداشته‌اند، مانند همان آثار را در بین‌النهرین و فلات ایران نیز جلوه‌گر ساخته‌اند. از آن جمله دو نوع ظروف سفالی با نقش و نگار از هر دو تمدن به دست آمده است که یک دسته با زمینه سرخ رنگ و دسته دیگر با زمینه زردفام طرح‌ریزی شده است. در بعضی از این شهرهای باستانی، از هر دو نوع ظرف دیده می‌شود. لیکن در بسیاری دیگر فقط یک نوع زرد یا قرمز را به دست آورده‌اند. ظروف سفالی سرخ فام خاص قسمت‌های شمالی و مرکزی ایران و حواشی دریای مازندران است، در حالی که سفالی‌های زردگون در نواحی عراق عرب تا جنوب ایران و سواحل خلیج فارس پدیدار شده است. کاوش‌هایی که در حدود ۱۹۳۰ م. در سیصد میلی جنوب تهران در تپه سیلک کاشان به عمل آمده، ثابت نمود که آن نقطه (کاشان) محل تماس آن هر دو تمدن دیرین بوده است.^۳

۱- خوفو یا خئوپس فرعون مصر Chéaps-Khoufovi از سلسله چهارم که بزرگترین هرم را ساخت.

۲- تاریخ تمدن ویل دورانت، شرق زمین گاهواره تمدن، ص ۸۰-۵۷۸.

۳- سرزمین هند، علی اصغر حکمت، ص ۳۵.

ایران و هند، پیش از ورود مهاجران آریایی

”سرزمین ایران از اعصار ما قبل تاریخ چون پلی عظیم میان شرق و غرب قرار داشت و از آن شاهراه‌های مهم می‌گذشت و تمدنهای دو سوی جهان را به هم مربوط می‌ساخت، ایرانیان فرهنگها و تمدنهای ملل دیگر جهان را دریافت می‌کردند و از آن بهره‌مند می‌شدند، اما این مبادله هرگز یکطرفه نبود. اینان پس از دریافت، این فرهنگها را با آنچه خود داشتند می‌آمیختند و پس از تکامل به دیگران منتقل می‌ساختند.^۱

ایران و هند با سرنوشتی مشابه، اعصار پیش از باستان خود را پشت سر گذاشتند. اگر قدیم‌ترین اعصار تاریخ خود را عصر باستان بنامیم، همان گونه که مشیرالدوله نیز تاریخ بزرگ خود را «ایران باستان» نامید، عصر پیش از باستان باید عصر ورود آریایی‌ها به ایران و هند باشد، بنابراین اطلاق اعصار بسیار پیش از باستان به دورانهای ماقبل تاریخی ایران و هند بی‌مناسبت نخواهد بود. بخصوص که قدمت این اعصار گاهی به هشت هزار سال پیش می‌رسد. یعنی حجمی دارد برابر با مجموعهٔ اعصار تاریخی به اضافهٔ عصر آریایی در دو سرزمین ایران و هند.

سرنوشت مشابه ایران و هند در این اعصار تا ورود آریایی‌ها و انعقاد تمدن آریایی در دو سرزمین ادامه یافت و پس از آن نیز در سرگذشت دو ملت اتفاقات مشابه و مشترک تمدنی بسیاری رخ داد. آنچه آشکار است این است که اقوام مهاجر پیش از اعصار باستانی، همه از سوی غرب به شرق رفته‌اند یعنی همهٔ اقوامی که در هند سکونت داشته و منشاء اثر تمدن بوده‌اند، نخست از ایران گذشته سپس به هند رفته‌اند. می‌توان گفت که حتی در عصر آریایی‌ها و ادوار تاریخی نیز این مهاجرتها ادامه یافت و هیچ وقت مهاجرت عکس یعنی از هند به سوی ایران صورت نگرفت.

۱- سخنرانی پرفسور روش گیرشمن، در موزهٔ ایران باستان، پس از پایان فصل اول حفاری‌های هیأت‌های فرانسوی در تپه‌های سیلک کاشان، هنر و مردم، شمارهٔ ۵۳، ص ۸

خواهیم دید اقوامی که به هند رسیده‌اند، همه از ایران آمده یا از ایران گذشته‌اند و بنابراین آن چه که از لحاظ هنر و باستان‌شناسی و مذهب و اساطیر درباره هند تحقیق شود و به روشنی گراید، از لحاظ ایران نیز پُرارزش خواهد بود.

گروه‌های مختلف مهاجرانی که از ایران گذشته وارد هند شده‌اند، عبارتند از سیاهان، اقوام جنوبی، گروه مدیترانه‌ای (شامل دراویدیها) و شمالی‌ها و اقوام آریایی^۱. از آسیای شرقی و مرکزی نیز برخی گروه‌های مغولی و تبتی به هند و ایران آمده‌اند که اثر ایشان در مقابله با اثرات اقوام عربی و شمالی ناچیز است و آن را می‌توان نادیده گرفت.

سیاهان نخستین گروه نژادی ایران و هند شمرده می‌شوند که به احتمال در نخستین اعصار تمدن بشری از آفریقا وارد سواحل خلیج فارس و دریای مکران (عمان) شده و سپس به هند کوچ کرده‌اند. هرودوت از این گروه نام می‌برد و ایشان را این چنین وصف می‌کند:

”رنگ پوست این هندی‌ها یکسان است، یعنی مانند رنگ پوست اتیوپی‌هاست. هرودوت بعضی مردان را که در سواحل خلیج فارس و سواحل هند مسکن داشته چنین می‌نامد و می‌گوید که به اتیوپی‌های آفریقا شباهت دارند و چون اتیوپی‌های آفریقا را حبشی می‌دانیم، اینها را هم باید حبشی بنامیم. سپس درباره اخلاق و عادات این هندیان سیاه نیز به تفصیل سخن می‌راند“^۲.

در کتیبه‌های داریوش نیز این اقوام هندی خوانده شده‌اند. اما هرودوت هنگامی که ایران را از نظر مالی تقسیم‌بندی می‌کند، ایالت هند را سرزمین پریکانها^۳ (حبشی‌های آسیا)

1- The Mediterranean, The Proto-australoid, The negro, The Nordic. Race Movements and Prehistoric Culture.

۲- مشیرالدوله: ایران باستان، ج ۱، ص ۶۳۴.

۳- مشیرالدوله: ایران باستان، ج ۱، ص ۱۲۷۴ (Parikanes).

می‌خواند و هنگامی که سخن از هندی‌های دیگر به میان می‌آید، می‌نویسد که آنان در شمال سکنا دارند. یعنی حتی در عصر هرودوت نیز سیاهان در سواحل دریای عمان سکونت کرده تمدن خاصی داشته‌اند. در نقشه‌ها قلمرو این قوم در حدود مرزی بلوچستان ایران و پاکستان به نام حبشی‌های ماهی‌خوار نوشته شده است.^۱

دومین گروه، جنوبی‌ها بودند که از سوی غرب وارد هند شدند و با سیاهان درآمیختند و سپس از هند به سوی شرق روانه شدند و اکنون نمونه‌های بسیار از ایشان در هند و چین و اقیانوسیه یافت می‌شود و در هند نیز یکی از ارکان تشکیل دهنده جمعیت هستند.

به عقیده پریزلوسکی^۲ واژه‌های خارجی قدیمی در زبانهای اروپایی که اصل درآویدی ندارد، یادگار زبانها و گویشهای اقوام جنوبی است. مثلاً آریایی‌ها فقط جو و گندم را می‌شناختند. به جو «یوا» می‌گفتند. (در سانسکریت یاوا، در یونانی: زوا، در فارسی کنونی جو) به گندم در سانسکریت گدهوما (ایرانی: گندهو، فارسی کنونی: گندم) گفته می‌شود که اصل هر دو کلمه نامعلوم است، اما برنج که قدیمی‌ترین نام هند و ایرانی آن Vrihi است (فارسی باستان: ورنجا، فارسی کنونی: برنج، پشتو، ورنز، و یونانی: Oruza و Briza) به احتمال قوی از واژه درآویدی: تامیل آرچی - ارکی = ارگی اشتقاق یافته است، اما در زبان جدیدتر هند و ایران بدان: Chawal و Chavl می‌گویند (که شاید اصل آن از هند و آریایی متوسط Chamlo گرفته شده) هیأت قدیمی‌تر آن Chama است که هم به معنی برنج است و هم خوراک. به طور کلی و به احتمال قوی با کلمه Jom به معنی خوردن در زبانهای اقوام جنوبی ارتباط دارد.^۳

۱- مشیرالدوله: ایران باستان، ج ۱، ص ۶۹ و ۱۹۳۴.

2- Pryzluski.

۳- از مجله هند و ایران‌شناسی آلمان لپزیگ، سال ۱۹۳۴ (Two new Indo-Aryah etymologies zeitschris+ fur Indologie and iranistik)

نارگیل (Narekila) در سانسکریت و ناریل در زبانهای کنونی هند) و پان (در سانسکریت Tambula، در ادبیات فارسی: تنبول) لیمو (در سانسکریت Nimbuka) بادنجان (سانسکریت Vatigaha) و پارچه‌های پنبه‌ای (سانسکریت: Karpasa، Karpata فارسی کنونی: کرباس، زبانهای اروپایی: Karpet، فرشهای بافته شده) نیز همه دارای این چنین ریشه‌ای است.

قرابت این گروه با سومری‌های قدیم تقریباً مسلم است، شاید از این گروه هنگام عبور از آسیای غربی و ایران دسته‌هایی بر جای ماندند. آریایی‌ها از سال ۱۵۰۰ شروع به مهاجرت کردند و قرن هشتم که عصر تولد بوداست، حدود تقریبی پایان مهاجرتها نیز هست. با اینکه دراویدی‌ها پس از جنوبی‌ها آمده بودند، و از لحاظ تمدن قدرت فرهنگی نیز بسیار قوی بودند، نتوانستند تا هنگام ورود آریایی‌ها، جنوبی‌ها را براندازند. گروه سوم اقوام مدیترانه‌ای است که شامل دراویدی‌ها می‌شود. این گروه برخلاف جنوبی‌ها که کشاورز بودند و زندگی ساده داشته، دهنشین و شهرنشین بودند و تجارت هم می‌کردند.

لهجه‌ها و زبان دراویدی که امروز میلیونها نفر در جنوب هند بدان تکلم می‌کنند، با هیچ یک از زبانها و لهجه‌های هند و ایران بستگی ندارد جز لهجه براهویی بلوچستان و این دلیل بر آن است که روزگاری گروه‌های مدیترانه‌ای از جمله دراویدی‌ها در سراسر هند تا حدود خراسان و کرمان و بلوچستان سکونت داشته‌اند و چون گروه‌های شمالی مغولی و تبتی نیز مقارن یا پس از ورود این دسته وارد شده، اثراتی از زبانهای شمالی نیز در لهجه دراویدی می‌توان یافت.

مهاجران آریایی در هند با دو قوم بومی برخورد داشتند که نخستین را «داسا» (Dasas =) یا «داسیو» (Dasyv =) خواندند و گروه دیگر را Nishadas. گروه نخست در ایران نیز بودند، در جنوب شرقی دریای خزر اقوام «داهی» (Dahai =) سکونت داشتند. (مدارک یونانی) این دهاها به احتمال قوی همان داسای هندوان است که ایرانیان

این گونه تلفظ کردند و از این نام کلمه «دها» یا «ده» اشتقاق یافت که به معنی آبادی یا مملکت بود و کلمه «ده» فارسی یادگار آن است. در خود هند نیز این کلمه به «داسا» و «داسیو» تغییر مفهوم داد و فحوای آن به معنی دشمن (دشمن آریایی‌ها) به کار رفته و چون گاهی آریایی‌ها بر این دشمنان تسلط می‌یافتند و ایشان را بنده و برده می‌ساختند، معنی برده و غلام هم می‌داده است. اصل کلمه از «das» گرفته شده که ریشه‌های آریایی و هند و اروپایی آن مختصر تفاوتی باهم دارند و به معنی تعقیب شده است. به احتمال قریب به یقین این اقوام «داسا»، «داسیو» یا «داهیو» که هنگام ورود آریایی‌ها در سراسر مشرق ایران، شمال غربی و مغرب هند، پنجاب و شمال دره گنگ سکونت داشته‌اند، همان اقوام مدیترانه‌ای از جمله دراویدی‌ها بوده‌اند.

تاریخ روابط ایران و هند در عصر آریایی

”فلات ایران با وضع جغرافیایی خاص خود در غرب آسیای کهن و مرکز جهان باستان در حکم یک مرکز تقاطع بوده است که راه عبور کوچ‌کنندگان و مهاجران عهد باستان از آن می‌گذشته است“^۱.

گرچه واژه آریا و مشتقات آن: آریان و آریایی، از ارمغانهای فرهنگ و تمدن جدید اروپا شمرده می‌شود، اما در واقع این واژه بسیار کهن سال است و مانند خود آریایی‌ها زندگی بس درازی دارد و در زبانهای هند و ایرانی به شکل «ایریه» Airya «آریه»

۱- ارنست هرتسفلد: ایران در جهان قدیم (Iran in the Ancient East, 1941).

۲- برای نخستین بار تاجری ونیزی به نام فیلیپو ساستی (= Filippo sasseti) که مدت پنج سال (۸-۱۵۸۳) در گوا اقامت داشت، قرابت میان زبان سانسکریت و زبانهای اروپایی را کشف کرد و سپس در ۱۷۸۶ سر ویلیام جونز رسماً این قرابت و هم‌ریشگی را در نخستین جلسه انجمن آسیایی بنگال اعلام داشت و این در حکم تولد مجدد نژاد آریا بود. نک: آثار ماکس مولر: Collected Works, New Impression 1808 Vol. X: The Home of the Aryans, p.90.s

Arya و «اریه» Ariya که به معنی آزاده است، به کار می‌رفتند و لقبی است که هندیان و ایرانیان در روزگار پیش از باستان به خود می‌داده‌اند.

در کتیبه‌های هخامنشی، داریوش خود را آریایی می‌خواند و نیای پنجم داریوش، آریارمنا^۱ نام داشت. در اساطیر ایران نام ایرج پسر فریدون به معنی یاری‌کننده آریاست و در اوستا نیز سرزمین نخستین آریایی‌ها؛ ایران ویج^۲ ذکر شده. نام کشور ایران از قدیم از این واژه مشتق شده بوده است. در سنگ نوشته‌های هخامنشی اریانام و در پهلوی؛ ایران. در آثار هرودوت و بطلمیوس سرزمین اقوام آریایی و در کتابهای عربی ایران و اریان و در شاهنامه و کتابهای فارسی ایران ذکر شده و در اروپا نام کشور ایرلند از همین ریشه ساخته شده است.^۳

هندیان و ایرانیان سالها در سرزمین مشترک که در مدارک ایران بدان «ویج» گفته شده است درنگ کردند و سپس از هم جدا شدند و چون در مدارک هندشناسی از سرزمین نخستین آریایی‌ها نامی برده نمی‌شود، گروهی از دانشمندان بر آن شدند که خود هند را مهد نخستین این قوم بدانند.^۴ از آن جمله است تریودا^۵ که جلگه‌های کنار رودخانه دویکا^۶ در مُلتان را سرزمین اصل آریایی‌ها می‌داند.^۷ و کالا^۸ که کشمیر و

1- Aryaramana.

2- Airyana Vaejah.

۳- آریا مهر، نوشته: صادق کیا و لغت فارسی دهخدا، ج ۱، ص ۷۹.

۴- نک: ضمیمه فصل دهم از کتاب اول تاریخ و فرهنگ مردم هند، نوشته پرفسور شاستری.

5- P.S. Triveda.

6- Devika.

۷- نک: Acharya Pushpanjali از یادنامه D.R. Bhandarkar ص ۱ و ۲ و جلد بیستم از نشریه

معروف بهاندارکار در پونا: Annals of the Bhandarkar Oriental Research Institute, Poona, XX, 48 ff.

8- L.D. Kalla.



دامنه‌های هیمالیا را مرکز اصلی این قوم می‌شمارد، دلایلی که اینان برای اثبات ادعای خود ارایه می‌کنند بدین شرح است:

الف، در متون ودایی هند باستان از سرزمین سپتاسندو به عنوان وطن اصلی آریایی‌ها نام برده شده است و سپتاسندو همان سرزمین است که ایرانیان بدان هپتاهندو نام دادند و جایی جز سند و پنجاب نیست که نام آن توسط ایرانیان بر همه این سرزمین‌ها اطلاق می‌شد.

ب، دلیل اصلی مخالفان بر رد این نظریه این است که اگر هند سرزمین اصلی است و مهاجرین از اینجا مهاجرت خود را آغاز کردند، چرا زبان سانسکریت فقط در هند دیده می‌شود و از آن اثری در سرزمین‌های دیگر آریایی نیست^۱.

ج، ادبیات سانسکریت به قدری غنی است که می‌توان گفت در نوع خود بی‌نظیر است و می‌بایستی در محل اصلی خود مانده و گسترش و تکامل یافته باشد، مهاجران فقط برخی از این ادبیات عهد عتیق را با خود بردند^۲.

د، برگزاری مراسم سما و هما که همه آریایی‌ها داشته‌اند، در حالی که می‌دانیم سرزمین این گیاه تپه‌های Muryavant یا Mayavant در شمال پنجاب است^۳.

ه، می‌گویند چون زبان لیتوانی خالص‌ترین زبان در گروه هند و اروپایی است، پس زبان اصلی و قدیمی است، اما آیا نمی‌توان گفت که این زبان خالص مانده چون منزوی و منفرد بوده است؟ و یا این که از تکامل زبانهای دیگر بر کنار بوده است و به این ترتیب فرضیه اروپایی بودن مهد آریایی‌ها باطل می‌شود^۴.

۱- نک: Acharya Pushpanjali از یادنامه‌ای: D.R. Bhandarkar: Annals of the Bhandarkar Oriental Research Institute, Poona, XX, 48 ff, p.46

۲- همان، ص ۸۲

۳- نشریه کنگره جامع هند، ۱۹۲۱ م، ج ۲ بخش اول، ص ۶-۱۱: Proceedings of the All-India Oriental Conference

۴- نشریه کنگره جامع هند، ۱۹۲۱ م، ج ۲ بخش اول، ص ۸۳

و، ذکر شدن نام ببر در ریگ‌ودا را دلیل بومی نبودن سانسکریت می‌دانند، و ما می‌دانیم که در این کتاب از نمک و برنج هم ذکری به میان نیامده است، در حالی که آریایی‌ها قرن‌ها بود که نمک را می‌شناختند و در اعصار بسیار باستان فقط گندم و جو غلات بومی شمال غربی هند بوده است.^۱

ز، از لحاظ جغرافیای تاریخی و اقلیم‌شناسی باستان می‌توان گفت که محل سروده شدن ریگ‌ودا جایی جز پنجاب و نواحی اطراف آن نبوده است.^۲

هرتسفلد جلگه‌های سیحون و جیحون را مهد مشترک هند و ایرانیان می‌داند و می‌گوید که این گروه از هزاره سوم تا هزاره دوم باهم در جلگه‌های حوزه رودهای دای‌تیا، واهوی‌وراما، هینا همان ارض موعود ایرانیان یا ایران ویچ زندگی داشته‌اند.^۳

هندیان و ایرانیانی که از راه قفقاز وارد ایران شدند، توانستند که در سالهای ۱۴۰۰ پیش از میلاد، یک حکومت آریایی در حوزه وسطای دجله و فرات تشکیل دهند. در این سالها گروه‌های اصلی آریایی‌های شرقی در خراسان بودند و هنوز در مسکن اصلی خود که ایران شرقی و پنجاب و سند باشد، استقرار نیافته بودند.^۴ شک نیست که آریایی‌های شرقی مدتی مدید در آسیای مرکزی ماندند و در این مدت یک آیین آریایی یا هند و ایرانی خلق کردند که بررسی آن با مطالعه دقیق اوستا و ودا امکان‌پذیر است.

۱- تاریخ هند، کمبریج، ج ۱، ص ۸۱

۲- اسامی جغرافیایی که در ریگ‌ودا آمده است، همه مربوط به پنجاب از جمله: Miyan-vant در جنوب غربی کشمیر، رودهای گنگ و جمنا و ساراسواتی و پنج شعبه معروف سند: ستلیج (ودایی: Sutudri) باس (ودایی: Vips)، راوی (ودایی: Parushni)، چناب (ودایی: Asikni) و جیلیم (ودایی: Vitasta) و بسا نامهای دیگر که همه مربوط می‌شوند به این قسمت از هند. فصل ۱۳ از ج ۱، کتاب: تاریخ و فرهنگ مردم هند.

۳- هرتسفلد: ایران در مشرق باستان، ص ۱۹۰: Iran in the Ancient + East, 1941

۴- هرتسفلد: ایران در مشرق باستان، ص ۱۹۲.

ایران و هند در عصر مادها و هخامنشیان

دربارهٔ روابط سلاطین ماد با هندیان، مطالبی را که شبیه به افسانه است، از قول خسروفن (گزنفون) مورخ و سردار یونانی زمان اردشیر هخامنشی (۴۰۴-۳۵۸ ق.م.) ذکر می‌شود آمدن سفرای هند به دربار پادشاه ماد کیاکسار "روزی که کوروش به سان قشون مشغول بود رسولی نزد او آمد و اطلاع داد که چون سفرایی از طرف هندی‌ها نزد پادشاه ماد آمدند، او کورش را می‌طلبد و تقاضا می‌کند که بی‌درنگ نزد او رود. رسولی را مأمور کرده بودند، لباس فاخری به کوروش بدهد^۱ که او با این لباس به قصر پادشاه درآید.

کوروش قسمتی از قشون خود را برداشته نزد کیاکسار رفت و چون پادشاه او را در لباس ساده دید، ایراد کرد که چرا لباس ارغوانی او را نپوشیده است و این رفتار باعث سرافکنندگی او پیش سفرای هند خواهد شد. کوروش جواب داد اگر لباس ارغوانی می‌پوشیدم، طوق و یاره استعمال می‌کردم، ولی دیر فرمان تورا به جای می‌آوردم، آیا بهتر از آن بود که همین امروز با قشونی که حاضر است اوامر تورا فوراً انجام داده؛ آمده‌ام. کیاکسار را این جواب خوش آمد و امر کرد در حال سفرای هند را داخل کنند سفرا گفتند که از طرف پادشاه هند آمده‌اند تا بپرسند که چرا ماد می‌خواهد با آشور بجنگد؟ و بعد همین سؤال را از پادشاه آشور خواهند کرد. هندی‌ها بر ضد طرفی خواهند بود که متعدی است، کیاکسار جواب داد ما نسبت به آشوریها تعدی نکرده‌ایم. حالا لازم است بروید نزد پادشاه آشور و ببینید چه می‌گوید. کوروش در این وقت رو به کیاکسار کرده پرسید آیا اجازه می‌دهی که من هم چند کلمه بگویم و پس از تحصیل رخصت به سفرا گفت: اگر کیاکسار اجازه داد، شما به پادشاه هندی‌ها خواهید

۱- گزنفون کورش را سردار پادشاه ماد می‌داند.

گفت که ما تعدی نکرده‌ایم و اگر آشوریه‌ها می‌گویند که تعدی کرده‌ایم، ما حاضریم پادشاه هند را حکم قرار دهیم تا رسیدگی کرده حکم عادلانه بدهد.^۱

بنا به نوشته گزنفون مورخ یونانی، کوروش بزرگ شاهنشاه هخامنشی با دولت هند روابط دوستانه برقرار کرده بود. آن زمان که این شهریار نامدار عزم تسخیر سرزمین لیدی (لودی- لیدیا) و جنگ با پادشاه ثروتمند و معروف آن کرزوس را داشت، پادشاه هند نمایندگان به نزد کوروش گسیل داشت.

داریوش بزرگ (۴۸۶-۵۲۲ ق.م.) شاهنشاه هخامنشی، در سال ۵۱۲ پیش از میلاد، به فکر افتاد که اراضی حاصل‌خیز سند و پنجاب را که امروزه بخش عمده پاکستان باختری را تشکیل می‌دهد، تسخیر نماید، این امر به سرعت تحقق یافت و سپاه اعزامی ایران، بر اراضی شمال باختری هند دست‌یافت. واقعه لشکرکشی ایرانیان به هند به قدری در تاریخ هند باستان با اهمیت تلقی شده است که آن را یکی از دو مبدأ خود قرار داده‌اند:

۱- موعظه بودا،

۲- لشکرکشی داریوش.^۲

نام هند در سنگ نبشته‌های پارس و اوستا: هیندو (= Hindu) و در سانسکریت سیندهو (= Sindhu) و در ایلامی خی این دو ایش (= Khi-In-Du-Ish) آمده است. داریوش بزرگ در سنگ نبشته‌های خود دوبار از هند یاد می‌کند. یکی در سنگ نبشته تخت جمشید و دیگری در سنگ نبشته نقش رستم که در آن سنگ نبشته‌ها هند را یکی از بیست و چهار استانی که زیر فرمان او است، می‌شمارد.^۳

۱- تاریخ ایران باستان، مشیرالدوله پیرینا، کتاب دوم، فصل ۴، ص ۸-۳۰۷.

۲- تاریخ ایران، سرپرستی سایکس، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳- تاریخ اجتماعی ایران، ایران در عهد باستان، دکتر مشکور، ص ۵۲-۴۵۰.

ارتباط ایران و هند در دوره اشکانی

در زمان شهریاری اشکانیان (۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۶ میلادی) روابط ایران و هند کماکان برقرار بود، ولی جنبه‌های بازرگانی و مذهبی آن بر سایر جنبه‌ها می‌چربید. مهرداد دوم (۷۶-۱۲۴ ق.م.) اشک نهم که به علت کارهای بزرگی که انجام داد، لقب کبیر دارد، از طرف شرق به قدری پیشرفت که حدود ایران را به کوه‌های هیمالیا رسانید. سکه‌هایی از شاهزادگان اشکانی در اینجاها یافته‌اند و معلوم است این شاهزادگان در این صفحات حکمرانی داشته‌اند.^۱

آیین مهرپرستی که هم در اوستا و هم در ریگ‌ودا از آن یادشده، در این زمان پیروان بسیاری در سرزمین هند پیدا کرد (در همین دوره آیین مذکور آن چنان در اروپا ریشه دوانیده بود که جای مسیحیت را گرفت). دین بودا نیز در ایران رواج و رونق بسیار یافته بود. علت آن رسمی شمردن این دین در هندوستان به وسیله آشوکا پادشاه بزرگ این کشور بود که تعدادی از مبلغان دین مزبور را به ایران و ممالک دیگر گسیل داشته بود. مروجین مذهب بودایی در ایران عصر اشکانی، که خالی از تعصبات خشک مذهبی بودند، به موفقیت‌های چشمگیری نایل آمدند. غیر از مردم عادی، تنی چند از بزرگان و شاهزادگان اشکانی به این کیش گرویده و هم خویش را مصروف ترویج و نشر آن نمودند.

دوره ساسانی

ساسانیان که بیش از چهار سده بر ایران فرمانروایی کرده‌اند (۶۵۱-۲۲۶ م.) با سلاطین هند منجمله پادشاهان سلسله گوپتا (۵۳۰-۲۳۰ م.) مناسبات دوستانه داشته‌اند. در این دوره تماس ادبی و هنری ایران و هند بیش از هر زمان دیگر بوده است.

۱- ایران باستان، حسن پیرنا، ص ۲۲۶۷.

فردوسی در شاهنامه خود آورده است که وقتی دارا (داریوش سوم) در نتیجه جنگ با اسکندر به ایران و خیانت برخی از سرداران خود، به هلاکت رسید، یکی از فرزندان او به نام ساسان به هند گریخت و در آنجا ماندگار شد. اخلاف او تا چهار پشت همه ساسان نام داشتند. آخرین ساسان یعنی ساسان پنجم که روزگار را به شبانی می‌گذراند، از هند به ایران آمد و به استخر فارس نزد امیر آن پاپک نام رفت و به خدمت او درآمد. چون پاپک از نسبت عالی او با خبر شد، دختر خویش را به وی داد. از این وصلت کمی بعد اردشیر (اردشیر پاپکان) به دنیا آمد.

در زمان سلطنت اردشیر پاپکان (۲۴۱-۲۲۶) شهریار با کفایت ساسانی، آیین زردشتی رسمیت یافت، ولی با این حال، در برخی از نواحی شرقی ایران، مانند سرزمین کوشان، آیین بودایی رواج و رونق به سزایی داشت. از نظر سیاسی باید گفت که در این عهد دامنه نفوذ و قدرت ایران در اراضی شمال غربی هند بسط یافته، و حکام و فرمانروایان سکایی بلوچستان و سند کاتیاوار که شترب نام داشتند، اردشیر را شاهنشاه خود می‌دانستند.

مانی پیامبر ایرانی که در زمان شاپور اول ساسانی (۲۷۳-۲۴۱) دعوت خود را آشکار کرده بود، پس از این که مورد بی‌مهری قرار گرفت، به هند رفت و مدتی در این خطه زیست و پیروانی چند به دست آورد.

شاپور ذوالاکتاف (۳۷۹-۳۱۰) یکی از پزشکان معروف هند را به ایران خواست و او را در کرخه سوس جا داد.^۱ در بیمارستان گندی‌شاپور، گروهی از پزشکان هندی گردآمده بودند که دوش به دوش همکاران ایرانی و یونانی خود در مداوای مریضان می‌کوشیدند.^۲

۱- ایران‌نامه، پرفسور عباس شوشتی، ص ۱۰۶.

۲- تاریخ تمدن اسلام، ج ۳، ص ۲۸۱-۲.



ترجمه آثار یونانی و لاتینی و هندی در عهد شاپور اول شروع شد و مخصوصاً در عصر خسرو اول که سلطنت وی دوره حقیقی نهضت ایرانی محسوب می‌شود، رونق گرفت.^۱

کتاب معروف کليلة و دمنه (کليلک و دمنک) که اصل هندی آن به نام پنچانتترا (پنج حکایت) به زبان سانسکریت نامیده می‌شد، به وسیله برزویه طبیب به زبان پهلوی ترجمه شد.

بنا به روایتی که در کتاب پهلوی مازیکان چترنگ (رساله شطرنج) که از عهد ساسانیان مانده مندرج است، در زمان پادشاهی خسرو اول، بازی شطرنج از هند به ایران آمد.

خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰) شهریار معروف ساسانی با پولاکشین دوم، پادشاه دکن و هند جنوبی معاصر بود و بین آن دو سفرایی مبادله شده و هدایا و تحفی رد و بدل گردیده است.

روابط ایران و هند، مختصر دوره باستان نبوده بلکه بعد از آن این روابط ادامه و گسترش یافته است و منحصر به یک زمینه خاص هم نبوده بلکه در اکثر زمینه‌ها این دو ملت بزرگ و متمدن آسیایی به حفظ و گسترش روابط علاقه‌مند و کوشا بوده‌اند. ماندگارترین و مستحکمترین روابط، روابط فرهنگی می‌باشد و دانشمندان و محققان هر دو ملت مطالعات وسیع و آثار گرانقدر و جاویدی را از خود بر جای نهاده‌اند.

۱- ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، ص ۳۵۹.